

مفهوم بلاغی (تأکید و تشخیص) در ترکیبات آثار سعدی

فرهاد محمدی*

چکیده

فرایند جابه‌جایی اجزا که برای بیان معانی و اغراض بلاغی یکی از اصلی‌ترین کانال‌های بلاغت در زبان فارسی است، افزون بر واحد بزرگی چون جمله، در انواع ترکیبات نیز کاربرد دارد. «تأکید و تشخیص» به عنوان یکی از مهم‌ترین اغراض بلاغی، عامل اصلی در تغییراتی است که در جایگاه اجزای ترکیبات رخ می‌دهد. انواع ترکیبات (اضافی، وصفی، عطفی و متممی) که اجزای آنها در حالت عادی جایگاه ثابت و مشخصی دارند، هنگامی که جزء دوم آنها مورد تأکید گوینده باشد، برای نمایش تشخیص آن جزء، با ظرفیت‌هایی که در زبان فارسی برای دستکاری در ترکیبات وجود دارد، تغییراتی در ساختار آنها ایجاد می‌شود که با شکل معمول و متداول آنها متفاوت است. در این مقاله با تکیه بر کلام سعدی و با روش تحلیلی - تشریحی، انواع ترکیبات را با رویکرد بلاغی و از منظر «تأکید و تشخیص» بررسی می‌کنیم تا شگردهایی که در گذشته برای نمایش تشخیص در انواع ترکیبات استفاده شده است، نمایان گردد. حاصل کار نشان می‌دهد که در گذشته برای تأکید و تشخیص در هریک از انواع ترکیبات از ظرفیت‌های زبانی خاصی استفاده می‌شده است و از طریق نشانه‌های زبانی می‌توان حالتی را که یک ترکیب در مرکز توجه است، از صورت عادی آن متمایز کرد.

کلیدواژه‌ها: ترکیب، بلاغت، تشخیص، فرایند جابه‌جایی، جابه‌جایی صفت.

۱. مقدمه

زبان فارسی در جابه‌جایی اجزای کلام ظرفیت بسیار بالایی دارد. همین فرایند جابه‌جایی اجزا، مهم‌ترین جنبه و کانال بلاغت در این زبان محسوب می‌شود که بیان معنا و القای

* دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، mohammadifarhad65@gmail.com
تاریخ دریافت: ۹۷/۰۷/۱۲، تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۰/۱۸

اغراض بلاغی عمدتاً از طریق آن صورت می‌گیرد. این فرایند، مصداق‌های متعددی در زبان فارسی دارد که از جابه‌جایی حروف و نشانه‌ها از جایگاه متداول خود گرفته تا جابه‌جایی واژگان و جملات را شامل می‌شود که تمام این‌گونه جابه‌جایی‌ها با انگیزه‌های خاصی انجام می‌شود. فرایند جابه‌جایی اجزا تنها در سطح جمله صورت نمی‌گیرد که در آن یک واژه می‌تواند در جاهای مختلف جمله قرار بگیرد، بلکه این فرایند در سطح ترکیب نیز انجام می‌شود و در هریک از ترکیبات «اضافی»، «وصفی»، «عطفی» و «متممی» با فرایند جابه‌جایی، تغییراتی در صورت آنها رخ می‌دهد که با حالت معمول و جافتاده‌ی آنها متفاوت است. حال باید دانست که چنین دستکاری‌هایی که با انواع ترکیبات در آثار ادبی صورت گرفته است، چه مبنایی دارد و با چه انگیزه و مقصودی در متون ادبی گذشته انجام شده است. مسلّم است که تغییر در صورت ترکیبات با جابه‌جایی اجزا، از روی تصادف و برای تفنّن صورت نمی‌گرفته است و به‌یقین تابع اغراض خاصی بوده است. «تأکید و تشخّص» از جمله اغراض مهم در بلاغت محسوب می‌شود که بر چگونگی آرایش اجزا و نظم و ترتیب سازه‌های کلام تأثیر بسزایی می‌گذارد. برای رعایت این غرض بلاغی گاهی لازم است که تغییراتی در جایگاه اجزای کلام ایجاد شود که با حالت معمول و الگوی اصلی متفاوت است. این قضیه، یعنی تغییر در صورت عادی کلام برای القای اغراض بلاغی، مصداق عینی همان نظریه‌ی «نظم معانی نحو» در اندیشه‌ی جرجانی است (جرجانی، ۱۳۶۸: ۱۲۹ - ۱۳۷).

وقتی از منظر بلاغت به انواع ترکیبات و کیفیت سازه‌های آنها و همچنین به ظرفیت‌هایی که برای جابه‌جایی دارند، توجه می‌شود، نقش غرض بلاغی «تأکید و تشخّص» در تغییراتی که بر اجزای ترکیبات اعمال می‌شود، قابل تأمل جلوه می‌کند؛ در نتیجه باید گفت که در آثار ادبی، دستکاری‌ها و تغییراتی که در ترکیبات صورت گرفته، مبنای بلاغی داشته است و برای القای اغراض بلاغی بوده است که یک ترکیب خاص با صورت‌های گوناگون نمودار شده است.

۲. پیشینه تحقیق

برای این‌که دقیقاً مشخص شود که کار ما در این پژوهش بر چه مبنایی قرار دارد و با چه رویکردی به موضوع پرداخته‌ایم، لازم است که به یافته‌ها و مطالعات پیشین در حوزه‌ی «ترکیبات» و نیز فرایند «جابه‌جایی» اشاره شود. در رابطه با فرایند «جابه‌جایی اجزای کلام»

به عنوان بستری برای بیان معانی و اغراض بلاغی، باید عبدالقاهر جرجانی را از نخستین کسانی دانست که به صورت نظام‌مند، آراء و نظرات کاربردی را در این حوزه مطرح کرده است. وی در کتاب «دلایل الاعجاز فی القرآن» بخش‌های مبسوطی را به بحث درباره‌ی اغراض و مقاصد در تقدیم انواع کلمات اختصاص داده و به حالات و موقعیت‌های مختلفی که در آنها کلمات تقدّم می‌یابند، اشاره کرده است (جرجانی، ۱۳۶۸: ۱۶۳ - ۱۹۸). غالب مباحثی نیز که پس از جرجانی در زمینه‌ی «جابه‌جایی اجزای کلام» در دیگر کتاب‌های بلاغی مطرح شده است، متأثر از گفته‌ها و نظرات اوست و اضافه بر شرح و بسط دیدگاه‌های او مطلب تازه‌ای بیان نشده است. اما آنچه جرجانی و دنباله‌روان ایشان از فرایند «جابه‌جایی» مد نظر داشته‌اند، بیشتر در سطح جمله و تقدّم و تأخر واژه در جمله بوده است. در حالی که کار ما در این پژوهش، بررسی جابه‌جایی در سطح ترکیب است تا نشان دهیم که در حوزه‌ی ترکیبات نیز برای بیان اغراض بلاغی از فرایند جابه‌جایی هم استفاده شده است. اما در رابطه با ترکیبات، مطالعاتی که تاکنون درباره‌ی آنها انجام شده است، عمدتاً در حوزه‌ی دستور بوده است و دستورنویسان از جنبه‌ی دستوری و شناسایی قواعد نحوی به موضوع پرداخته‌اند. برای نمونه، وقتی استاد فرشیدورد درباره‌ی ترکیبات اضافی و وصفی بحث کرده‌اند، بیشتر به شناسایی ساختمان آنها و تبیین رابطه‌ی معنایی بین اجزای ترکیبات پرداخته‌اند (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۲۱۸ - ۲۲۲؛ نیز ۲۵۲ - ۲۸۰).

دیگردستورپژوهان نیز بر همین منوال ترکیبات را از نظر سازه‌های تشکیل‌دهنده بررسی کرده‌اند و بر حسب هسته‌ی هر ترکیب به تقسیم‌بندی انواع و اقسام آنها پرداخته‌اند (طباطبایی، ۱۳۹۵: ۴۰ - ۵۴). مقالاتی نیز که در زمینه‌ی ترکیبات نوشته شده است، غالباً رویکرد دستوری - زبان‌شناختی به موضوع داشته‌اند و فرایند شکل‌گیری ترکیبات را بیان کرده‌اند. به عنوان مثال، اسداللهی و همکاران بر اساس «روابط نحوی ترکیب» ترکیبات خاص را در شعر صائب و بیدل بررسی کرده‌اند که کار آنها معطوف به واژه‌سازی از طریق ترکیب است (اسداللهی و همکاران، ۱۳۹۴: ۴۴ - ۶۳). اما رویکرد ما به صورت‌های گوناگون از انواع ترکیبات، بر خلاف دیگر تحقیقاتی که از منظر دستور بدان پرداخته‌اند، رویکرد بلاغی است و هدف، توجیه این قضیه است که جابه‌جایی‌های صورت‌گرفته در جایگاه اجزای ترکیبات برای نمایش تشخص و تأکید بوده است.

۳. طرح موضوع

ترکیب اضافی علاوه بر صورت دستوری و عادی خود می‌تواند با تغییراتی در جایگاه اجزا به صورت‌های دیگری چون «فکّ اضافه همراه با حرف "را"»، «اضافه‌ی مقلوب» و «شکل بدلی» نیز بیاید؛ ترکیب وصفی نیز این ظرفیت را دارد که به شکل‌های متنوعی همچون «تقدّم صفت بر موصوف» و «فاصله‌گرفتن صفت از موصوف» بیان شود؛ در ترکیب عطفی نیز گاهی معطوف همراه با حرف «و» از معطوف‌علیه فاصله می‌گیرد؛ ترکیب متممی هم افزون بر صورت معمول که اسم پس از حرف اضافه می‌آید، در متون گذشته به شکل دیگری آمده است که در آن، اسم دارای دو حرف اضافه است، یکی پیش از اسم و دیگری پس از آن. قبلاً در کتاب‌های دستور و دیگر تحقیقات پیرامون زبان فارسی به تمام این فرایندها اشاره شده است و از منظر دستور، موضوع جدیدی نیست؛ اما این که چرا و با چه هدف و انگیزه‌ای، یک ترکیب به صورت‌های دیگری غیر از صورت معمول نمودار شده است، موضوع قابل تأملی است. قطعاً بدون دلیل نیست که یک ترکیب در متون ادبی گذشته به شکل‌های متنوعی به کار رفته است و باید اذعان کرد که در کاربرد صورت‌های غیر معمول یک ترکیب، انگیزه و غرض خاصی مد نظر بوده است.

شاید این سؤال مطرح شود که در شعر بسیاری از جابه‌جایی‌ها و تفکیک‌هایی که در اجزای ترکیبات صورت می‌گیرد، به ضرورت وزن و قافیه رخ می‌دهد و در چنین جابه‌جایی‌هایی هیچ‌گونه اغراض بلاغی وجود ندارد. در پاسخ به این سؤال باید گفت که جابه‌جایی در اجزای ترکیبات جزء ظرفیت‌های نحوی زبان فارسی است که تنها در آثار منظوم وجود ندارد، بلکه چنین فرایندهایی در متون مثنوی نیز که ضرورت وزن و قافیه حاکم نیست، به کار رفته است که تأییدی است بر این موضوع که فرایند جابه‌جایی اجزا در ترکیبات مبنای بلاغی داشته و برای بیان و القای اغراض و معانی صورت می‌گرفته است. افزون بر این، وقتی در متون مثنوی (حتی در آثار منظوم نیز) یک ترکیب هم به صورت عادی ذکر شده است و هم با جابه‌جایی اجزا به صورت‌های دیگری نیز به کار رفته است، خود بهترین دلیلی است برای این که بدانیم چنین تغییراتی در جایگاه اجزای ترکیبات برای بیان اغراض بلاغی بوده است. به همین منظور تا حد امکان سعی می‌کنیم برای هر مورد شاهد مثال‌هایی را از کلام سعدی، هم از نظم و هم از نثر، ذکر کنیم تا جای شک و شبهه‌ای باقی نماند. در ادامه چهار ترکیب «اضافی»، «وصفی»، «عطفی» و «متممی» را از منظر غرض بلاغی «تشخیص و برجستگی» در آثار سعدی بررسی می‌کنیم تا مشخص شود که عامل

مفهوم بلاغی (تأکید و تشخیص) در ترکیبات آثار سعدی ۵

اصلی حرکت در اجزای ترکیبات، همین غرض بلاغی مورد نظر است و تغییراتی که در صورت‌های عادی ترکیبات رخ می‌دهد، کارکرد بلاغی دارد.

۴. ترکیب اضافی

مطابق قواعد نحو زبان فارسی، ترتیب اصلی و معمول اجزا در ترکیب اضافی بدین صورت است که «اسم (مضاف) + کسره + اسم (مضاف‌الیه)». از نظر بلاغی در چنین حالتی تنها اسمی که مضاف واقع می‌شود، در سطح جمله دارای تشخیص و برجستگی است؛ زیرا هم نقش دستوری آن اصلی است و هم جایگاه آن دارای استقلال است؛ منظور از جایگاه مستقل این است که در گروهی یا واحدی پس از نشانه‌ی دیگری چون کسره‌ی اضافه یا حروف اضافه قرار نگرفته باشد؛ بنابراین در آن حالاتی که اسم مضاف خود مضاف‌الیه اسم دیگر واقع می‌شود، قضیه‌ی استقلال جایگاه منتفی است و در چنین مواقعی آن اسم اصلاً نمی‌تواند دارای تشخیص و برجستگی باشد، مگر این که با شگردهای زبانی تقویت شود و مورد تأکید قرار گیرد. حال اگر در همان صورت اصلی نه مضاف، بلکه مضاف‌الیه مورد نظر و توجه باشد، برای نمایش تأکید بر آن باید از ظرفیت‌هایی استفاده کرد تا تشخیص و برجستگی آن نشان داده شود. در آثار ادبی گذشته برای تحقق این غرض، از شگردها و ظرفیت‌های خاصی برای تفکیک مضاف‌الیه از مضاف استفاده می‌شد که در زیر به ترتیب اهمیت بدان‌ها می‌پردازیم.

۱.۴ تفکیک مضاف‌الیه از ترکیب اضافی با فک اضافه

در گذشته برای تفکیک مضاف‌الیه از مضاف از دو ظرفیت استفاده می‌شد که عبارتند از: «فک اضافه و ساخت بدلی». از نظر کاربردی، ظرفیت نحوی «را»ی فک اضافه، مهمترین این ظرفیت‌هاست. در جواب این سؤال که «چرا در گذشته‌ی ادبی زبان فارسی از این ظرفیت نحوی استفاده می‌شد، در حالی که به راحتی این امکان وجود داشت که از خود ساخت اضافه استفاده کرد؟»، باید گفت که انگیزه‌ی اصلی در استفاده از «را»ی فک اضافه، همین مسأله‌ی تشخیص واژه و رعایت اصل سخن و محوریت موضوع است، یعنی انگیزه بلاغی در به‌کارگیری این ظرفیت، تشخیص واژه است. با توجه به این که مضاف‌الیه از جمله نقش‌های دستوری است که در جمله قابلیت برجستگی و تشخیص را ندارد، هرگاه مورد

توجه و تأکید بوده است، برای این که در سطح جمله برجسته و مشخص شود، از امکاناتی چون فک اضافه استفاده می‌شده است: «*جوان را دل* از این سخن به هم برآمد، خواست که از او انتقام کشد» (سعدی، ۱۳۸۴: ب: ۱۲۳).

سوختگانِ عشق را دود به سقف می‌رود وقع ندارد این سخن پیشِ فسرده آتشان
(سعدی، ۱۳۹۴: ۷۲)

به نظر می‌رسد اولین کسی که به کارکرد بلاغی «را»ی فک اضافه و دلیل استفاده گذشتگان از این ظرفیت نحوی پی برده است، استاد علی‌اشرف صادقی باشد. ایشان در بحث از «را» به نکته‌ی بدیعی اشاره کرده‌اند، مبنی بر این که مضاف‌الیه جزئی از کلام که با «را» همراه است، برای تأکید و نشان‌دادن موضوع اصلی سخن از ترکیب اضافی تفکیک شده است و در آغاز جمله قرار گرفته است (صادقی، ۱۳۴۹: ۲۱). برای این که دقیقاً مشخص شود که فلسفه‌ی استفاده از «را»ی فک اضافه در متون گذشته برای رعایت همین قضیه‌ی بلاغی تشخیص واژه بوده است، ساخت نحوی بیت زیر را که با فک اضافه همراه است، با شکل دیگر آن که بدون این فرایند است، مقایسه می‌کنیم تا عیب بلاغی در ساخت اضافه نمایان شود و نیز کارکرد بلاغی فک اضافه بهتر مشخص شود. ساخت اضافی: «چون هرچه مرادِ توست از پیش می‌رود، ...»:

تو را که هرچه مراد است می‌رود از پیش ز بی‌مرادی امثالِ ما چه غم دارد؟
(سعدی، ۱۳۹۴: ۳۱۷)

فاعل جمله‌ی اصلی و پایه، «تو» است؛ بنابراین باید در صدر کلام قرار گیرد. در ساختی که «تو» مضاف‌الیه است، فاعل در جمله‌ی پیرو/ فرعی جایگاه مستقلی ندارد؛ همین که واژه‌ی اساسی، تشخیص جایگاهی ندارد، نقص بلاغی کلام است. در جمله‌ی زیر نیز چون فاعل جمله‌ی دوم در جمله‌ی نخست مضاف‌الیه است و جایگاه آن وابسته و پنهان است، برای این که تشخیص جایگاهی پیدا کند، با فرایند فک اضافه از مضاف جدا شده است: «*سلطان را* از این سخن دل به هم برآمد و آب در دیده بگردانید» (سعدی، ۱۳۸۴: ب: ۷۶). اگر ترکیب اضافی با همان صورت عادی (یعنی دل سلطان) ذکر می‌شد، فاعل و مرجع جمله‌ی دوم استقلال جایگاهی نمی‌داشت و کلام دچار ضعف تألیف می‌شد.

زمانی انگیزه‌ی بلاغی در استفاده از تفکیک اضافه نمایان می‌شود که بین مضاف‌الیه با واژه‌ی دیگری در جمله‌ی مجاور، تقابل برقرار باشد؛ در این حالت دو واژه چون باید در

مفهوم بلاغی (تأکید و تشخص) در ترکیبات آثار سعدی ۷

سطح کلام جایگاه مستقل داشته باشند، از فرایند فکّ اضافه استفاده می‌شود تا مضاف‌الیه نیز جایگاه مستقل بیابد:

چو ما را به غفلت بشد روزگار تو باری دمی چند فرصت شمار

(سعدی، ۱۳۸۴: الف: ۱۸۲)

در این بیت اگر «ما» به شکل مضاف‌الیه می‌آید، چون جایگاه آن وابسته و پنهان می‌بود، عملِ تقابلی آن با «تو» در جمله‌ی دوم نمایان و برجسته نمی‌شد. اهمیتِ استقلالِ جایگاه واژه‌ی محوری و اصلی در مسأله‌ی مستثنی و مستثنی‌منه به وضوح قابل دریافت است. وقتی اسمی از اسم ماقبل خود مستثنی می‌شود، مستثنی‌منه حتماً باید تشخص جایگاهی داشته باشد. چنانچه مستثنی‌منه دارای نقشی چون مضاف‌الیه باشد که جایگاه آن در جمله وابسته است، از ظرفیتِ زبانی فکّ اضافه جهت استقلال آن استفاده می‌شده است. در جمله‌ی زیر اگر به جای فکّ اضافه از همان فرایند اضافه استفاده می‌شد، در مقایسه با وضعیت کنونی، کلام نقص بلاغی پیدا می‌کرد: «همه کس را دندان به ترشی کُند گردد مگر قاضیان را که به شیرینی» (سعدی، ۱۳۸۴: ب: ۱۹۰).

کارکرد بلاغی «را»ی فکّ اضافه زمانی بهتر قابل دریافت است که ادامه‌ی کلام، یعنی جمله‌ی بعدی، به مضاف‌الیه مربوط شود و بدان برگردد؛ در واقع جمله‌ی دوم ادامه‌ی مضاف‌الیهی باشد که در جمله‌ی نخست قرار دارد: «وقتی که صالحان را شیطان عملی ناپسندیده در نظر بیاراید ... اندیشه کنند از روز قیامت و حساب» (سعدی، ۱۳۸۹: ۸۹۹). اگر واژه‌ی «صالحان» که مضاف‌الیه واژه‌ی «نظر» است و ادامه‌ی کلام نیز بدان مربوط می‌شود، با فرایند فکّ اضافه از مضاف تفکیک نمی‌شد، فاعل جمله‌ی دوم جایگاه مستقلی نمی‌داشت و در کلام ضعف تألیف رخ می‌داد. با توجه به این که مرجع یک جمله باید جایگاه مستقل و نمایان داشته باشد، در چنین مواقعی از فرایند فکّ اضافه استفاده می‌شده است تا در کلام نقص بلاغی و ضعف تألیف رخ ندهد. درباره‌ی فرایند فکّ اضافه گفته‌اند که تقدّم مضاف‌الیه بر مضاف که بین آنها حرف «را» می‌آید، بیشتر در اضافه‌های ملکی و تخصیصی کاربرد دارد (مهیار، ۱۳۸۳: ۵۱۶).

۲.۴ تفکیک مضاف‌الیه از مضاف به شکل بدلی

در گذشته به شیوه‌ی دیگری غیر از «را»ی فکّ اضافه، مضاف‌الیه را از مضاف تفکیک کرده‌اند تا تأکیدی که بر آن مدّ نظر بوده است، مشخص شود. این شیوه، آوردن مضاف‌الیه و مضاف در پی هم به شکل «بدل» بوده است؛ البته هر ترکیب اضافه‌ای را نمی‌توان بدین شکل آورد؛ باید مضاف و مضاف‌الیه رابطه‌ی معنایی خاصی با هم داشته باشند، مانند مصراع نخست بیت زیر که مضاف‌الیه مصداقی از مضاف یا نوعی از آن است:

دنبال تو بودن گنه از جانب ما نیست با غمزه بگو تا دل مردم نستاند

(سعدی، ۱۳۹۴: ۸۰)

اصالت و محوریت با مضاف‌الیه است؛ جهت نمایاندن این نکته باید به وسیله‌ی ظرفیتی از جای دستوری خود جدا می‌شد. شکل اصلی عبارت چنین بوده است: «گناه دنبال تو بودن»، اما چون مرکزیت قضیه با «دنبال تو بودن» است، از ظرفیت بدلی استفاده شده است تا واژه تشخیص یابد. لحاظ کردن تشخیص واژه و استقلال جایگاه آن باعث می‌شود که سخنور در ساخت‌های نحوی دستکاری کند و تغییراتی به وجود آورد تا ساخت کلام را دقیقاً مطابق نکات بلاغی بسازد؛ از این رو سخنوران بلیغ از ساخت «بدل» همانند ساخت «را»ی فکّ اضافه برای بیان تشخیص واژه استفاده می‌کرده‌اند؛ در واقع برای این که بلاغت رعایت شود، ساخت اضافی تبدیل به ساخت بدلی می‌شود، یعنی مبدل‌منه، در اصل مضاف‌الیه بدل بوده است. در نمونه‌ی زیر چنانچه به جای ساخت بدل از ساخت اضافی استفاده می‌شد، واژه‌ی «پسر» تشخیص نمی‌یافت؛ افزون بر این، تقابل آن با «من» اتفاق نمی‌افتاد؛ بنابراین از فرایند بدل بعض از کل برای رعایت برجستگی واژه‌ی مورد نظر استفاده شده است:

بد است این پسر طبع و خویش و لیک مرا زو طبیعت شود خوی نیک

(سعدی، ۱۳۸۴: الف: ۱۲۴)

همچنین انگیزه‌ی بلاغی در استفاده از «اضافه‌ی مقلوب» که در آن جای مضاف و مضاف‌الیه در ترکیب اضافی عوض می‌شود، تشخیص مضاف‌الیه است؛ با فرایند قلب آنها، جزئی که تکیه و تأکید بر آن قرار دارد، مضاف‌الیه است. تفاوت «اضافه‌ی مقلوب» با شکل بدل در این است که در شکل بدلی بین مضاف‌الیه و مضاف، مکثی وجود دارد، در حالی که

مفهوم بلاغی (تأکید و تشخیص) در ترکیبات آثار سعدی ۹

در «اضافه‌ی مقلوب» این مکث اصلاً وجود ندارد: «دهقان پسری یافتند بدان صفت که حکما گفته بودند» (سعدی، ۱۳۸۴: ب: ۷۵)؛ «تخم خرمایی، خرمائینی می‌گردد» (سعدی، ۱۳۸۹: ۹۰۲).

گر نبیند به روز شب پره چشم چشمه آفتاب را چه گناه؟

(سعدی، ۱۳۸۴: ب: ۶۳)

۵. جابه‌جایی صفت در ترکیب وصفی

در برخی از کتاب‌های دستور مبحثی با عنوان «پایداری» و «ناپایداری» در گروه‌ها مطرح شده است که به ظرفیت جابه‌جایی اجزا در یک گروه دستوری می‌پردازد. گروه صفتی جزء گروه‌های لغزان و ناپایدار است، یعنی گروه‌هایی که جای اجزای آن ثابت نیست و تغییر می‌کند (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۱۰۵ - ۱۰۶). گرچه در این مباحث به جدایی صفت از موصوف اشاره کرده‌اند، اما به انگیزه‌های بلاغی این فرایند نپرداخته‌اند.

همانند مضاف‌الیه، صفت نیز در ترکیب وصفی جایگاه وابسته و کوری دارد. هرگاه قرار باشد که مورد تشخیص قرار گیرد، باز از ظرفیت‌هایی که نحو زبان فارسی داراست، استفاده می‌شود تا از حالت عادی خارج شود؛ یعنی در ترکیب وصفی اگر تکیه بر صفت باشد، آن را از وضعیت وابستگی به حالت مستقل بودن درمی‌آورند؛ چون اگر در جای اصلی خود باشد، تشخیص لازم را نخواهد داشت. تشخیص صفت در مواقعی که علاوه بر موصوف و صفت، اضافه‌ی دیگری به عنوان مضاف‌الیه هسته در ترکیب مورد نظر وجود دارد، با مواقعی که در ترکیب تنها موصوف و صفت موجود است، فرق می‌کند؛ از این رو شیوه‌های جابه‌جایی صفت در حالات و موقعیت‌های مختلف، متفاوت است که در ادامه به چگونگی تشخیص صفت در هر کدام از حالات اشاره می‌کنیم.

۱.۵ تقدیم صفت بر موصوف

در مواقعی که ترکیب وصفی تنها دارای موصوف و صفت است، مهمترین ظرفیت برای القای غرض بلاغی تشخیص صفت در ترکیب وصفی، تقدیم آن بر اسم (= موصوف) است. در نمونه‌های زیر علت بلاغی تقدیم صفت بر موصوف که به حذف کسره‌ی اضافه و ایجاد یک واژه‌ی ترکیبی انجامیده است، اهمیت آن در کلام است که گوینده قصد القای آن را

۱۰ کهن‌نامه ادب پارسی، سال نهم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۷

دارد. در چنین ترکیباتی که صفت بر موصوف مقلّم می‌شود، چون تکیه بر صفت است، آن چه تشخیص دارد و مورد توجه است، صفت است، نه موصوف: «گفت: گوگرد پارسی خواهم بردن به چین که شنیدم **عظیم‌قیمتی** دارد...» (سعدی، ۱۳۸۴: ب: ۱۱۷)؛ «**عظیم وعیدی و بزرگ‌تهلیدی** که مر عاصیان امت احمد راست» (سعدی، ۱۳۸۹: ۱۸۹۶).

نگفتی بی‌وفا یارا که از ما نگسلی هرگز؟ مگر در دل چنین بودت که با ما خود

(سعدی، ۱۳۹۴: ۱۲۸)

بر تلخ‌عیشی من اگر خنده آیدت شاید، که خنده شکرآمیز می‌کنی

(سعدی، ۱۳۹۴: ۲۸۹)

مسکین حریص در همه‌عالم همی‌رود او در قفای رزق و اجل در قفای او

(سعدی، ۱۳۸۴: ب: ۱۸۳)

۲.۵ فاصله‌گرفتن صفت از موصوف

طبق قواعد نحو زبان فارسی در مواقعی که اسم دارای صفت و مضاف‌الیه است، ترتیب اجزای ترکیب چنین خواهد بود: «اسم (موصوف) + صفت + مضاف‌الیه». جابه‌جایی صفت از ترکیب وصفی در چنین ترکیباتی که اسم (= موصوف) هم دارای صفت است و هم دارای وابسته‌های دیگری چون مضاف‌الیه، افزون بر تقدّم بر موصوف، به شکل‌های دیگری نیز خواهد بود، همچون تأخر از موصوف و یا فاصله‌گرفتن از آن. در بیت زیر که اسم (= موصوف) هم دارای صفت است و هم مضاف‌الیه، چون تأکید بر صفت است، برای نمایاندن تشخیص و برجستگی آن در ترکیب از جایگاه اصلی و متداول خود حرکت داده شده و به ابتدای ترکیب، یعنی مقلّم بر موصوف، آورده شده است:

کهن‌خرقه خویش پیراستن به از جامه‌ی عاریت خواستن

(سعدی، ۱۳۸۴: ب: ۱۹۱)

اگر صفت جابه‌جا نمی‌شد و در جای اصلی خود، یعنی پس از مضاف و پیش از مضاف‌الیه، می‌آمد، نسبت به اکنون که بر موصوف مقلّم شده است، تشخیص لازم را نمی‌داشت: صورت عادی: «جامه‌ی کهن خویش». تقدّم صفت بر موصوف افزون بر این که

باعث تشخیص خودِ صفت می‌شود، موصوف را نیز برجسته می‌کند و آن را مورد تأکید قرار می‌دهد. برای تشخیص صفت در چنین مواقعی علاوه بر تقدم بر موصوف، شیوه‌های دیگری نیز وجود دارد. «فاصله گرفتن از موصوف» یکی از این شیوه‌هاست. در مواقعی که قرار است دو صفت همانند موصوف آنها در تقابل با هم قرار گیرند، برای این که تقابل آنها در ساخت نحوی کلام نمایان شود، به جای این که در جایگاه دستوری خود بیایند، در جای دیگری از کلام، مانند پایان جمله، می‌آیند تا واضح و مستقل جلوه کنند: «این دلچِ موسی است مرقع و آن ریشِ فرعون، مرصع» (همان، ۱۸۳). صورت معمول: «دلچِ مرقعِ موسی و ریشِ مرصعِ فرعون». غرض بلاغی در تفکیک صفت‌های «مرقع و مرصع» از جای دستوری خود، تشخیص آنها برای نمایاندن تقابلی است که محور موضوع است. به نظر می‌رسد در چنین حالتی نقش صفتی واژه تغییر می‌یابد و به نقش حالی تبدیل می‌شود؛ در نتیجه از منظر بلاغت، انگیزه‌ی این که صفت یک اسم را به شکل حال تبدیل می‌کنند، رعایت نکات بلاغی چون تشخیص واژه‌ی مورد نظر است. همچنین هرگاه بین صفت و موصوف اجزای دیگری از کلام، به‌ویژه فعل و متمم، قرار گیرد و بین آنها فاصله بیندازد، صفت دارای تأکید و تشخیص خواهد بود و برای همین نمایاندن تأکید است که از موصوف فاصله گرفته و اجزایی بین آنها قرار گرفته است: «ابلهی را دیدم سمین» (همان، ۱۱۹).

هر کجا چشمه‌ای بود شیرین مردم و مرغ و مور گرد آیند

(همان، ۶۸)

هر اندازه صفت از موصوف بیشتر فاصله بگیرد و اجزای بیشتری در میان آنها بیاید، برجستگی و تأکید صفت ملموس‌تر خواهد بود. مانند این جمله که تأکید و تشخیص دو صفت به سبب فاصله‌ی بیشتر آنها از موصوف، نمایان‌تر است: «جوانی بر سر این میدان مداومت می‌نماید خوش طبع و شیرین زبان» (همان، ۱۳۵).

در گذشته حرف «ی» نکره در ترکیب وصفی گاهی به جای این که به صفت پیوندد، به موصوف می‌پیوست. چنین فرایندی نیز با غرض بلاغی صورت می‌گرفت. انگیزه‌ی اصلی از این کار نیز تشخیص صفت و تأکید بر آن بوده است. با انتقال حرف «ی» از صفت به موصوف در ترکیب وصفی، مکثی بین آنها ایجاد می‌شود که همین مکث کافی است که صفت تشخیص یابد و برجسته جلوه کند: «لاجرم دشمنی صعب روی نمود، همه پشت

دادند» (همان، ۶۸). قطعاً فلسفه و انگیزه‌ی استفاده از چنین فرایندهای نحوی در آثار ادبی گذشته، رعایت نکات و اغراض بلاغی بوده است.

گاهی نیز فرایند تشخیص صفت در مواقعی که اسم هم دارای وابسته‌ی صفتی است و هم وابسته‌ی اضافی، بدین صورت است که جای صفت و مضاف‌الیه عوض شود که در این حالت کسره‌ی بین صفت و مضاف‌الیه زایل می‌شود، یعنی صفت با مکث پس از موصوف و وابسته‌ی اضافی ذکر می‌شود. سعدی در بیت زیر برای این که صفت دارای تشخیص و برجستگی شود، آن را به آخر ترکیب انتقال داده است^۱:

پسران وزیر ناقص عقل به گدایی به روستا رفتند

(همان، ۱۵۵)

یکی از احتمال‌های قریب به یقین درباره‌ی مصراع نخست بیت مذکور از گلستان، همین فرایند تفکیک صفت از موصوف برای تشخیص و تأکید بر آن است. گمان بر این است که در چنین مواقعی نباید صفت با کسره به مضاف‌الیه بیوندد و در خوانش باید آن را با مکث خواند. گرچه مصححان گلستان صورت بیت را با کسره ضبط کرده‌اند، اما به نظر می‌رسد که چنین خوانشی بیشتر ناشی از ضرورت وزن عروضی بوده باشد تا خللی به وزن شعر وارد نشود، و الا درست‌تر همان است که بین مضاف‌الیه و صفت کسره‌ای ذکر نشود؛ زیرا در این خوانش، تأکید و تشخیص صفت واضح‌تر و ملموس‌تر است.^۱ به هر حال قطعاً در جدایی صفت از موصوف، چه بر موصوف مقدم شود یا این که با مکث یا به وسیله اجزای دیگر کلام با فاصله از موصوف بیاید، نکات بلاغی چون رعایت تشخیص واژه نهفته است.

نکته: در متون گذشته، در مواقعی که موصوف بیش از یک صفت می‌داشت، صفات با فاصله از موصوف ذکر می‌شدند تا علاوه بر مسأله‌ی تشخیص هر یک از صفات، کلام دچار عدم فصاحت نشود و خوش‌ساخت جلوه کند: «جوانی به بدرقه همراه ما شد سرباز، چرخ‌انداز، سلحشور، بیش‌زور...» (سعدی، ۱۳۸۴: ب: ۱۶۱). در چنین مواقعی اگر صفات با کسره به هم اضافه یا با حرف «و» به هم عطف می‌شدند، تشخیص لازم را نمی‌داشتند، اما وقتی با مکث در پی هم می‌آیند، هریک تشخیص خاص خود را دارد. در این رابطه گفته‌اند که «گاه برای مزید اتمام به ذکر یک‌یک صفات یا پیشگیری از اشتباه، از آوردن «و» حرف ربط و یا پیوستن صفات به صورت ترکیب اضافی صرف‌نظر می‌شود و هر صفت را جداگانه گویند و نویسند» (خطیب‌رهبر، ۱۳۷۵: ۱۲).

مفهوم بلاغی (تأکید و تشخیص) در ترکیبات آثار سعدی ۱۳

۶. تفکیک معطوف از ترکیب عطفی

در ترکیبات عطفی نیز معطوف همانند مضاف‌الیه و صفت، چون جایگاه نهفته و پنهانی دارد، همواره نسبت به معطوف‌علیه کمتر محلّ توجه است؛ بنابراین هرگاه تشخیص آن مورد نظر باشد، از جایگاه اصلی خود حرکت داده می‌شود و همراه با حرف «و» عطف از معطوف‌علیه فاصله می‌گیرد و در پایان جمله، پس از فعل جمله، قرار می‌گیرد. در کتاب‌های نحو عربی و دستور فارسی به چنین فرایندی عطف مؤخر می‌گفتند که در این کتاب‌ها هیچ اشاره‌ای به انگیزه‌ی اصلی در استفاده از آن نشده است: «صاحب آن بقعه مردی کریم‌النفس بود و خردمند...» (سعدی، ۱۳۸۴: ب: ۱۰۳).

عاشق از تیر اجل روی نگرداند و من لیک ترسم که بدوزد نظر از روی توام

(سعدی، ۱۳۹۴: ۲۲۸)

اگر این انتقال صورت نگیرد و معطوف در جای اصلی و متداول خود بیاید، هیچ‌گونه تشخیصی نخواهد داشت. همین حرکت، برجسته‌ترین نشانه برای جلب توجه بدان است. با این فرایند، معطوف به اندازه‌ی معطوف‌علیه در کلام مهم جلوه می‌کند و مورد توجه واقع می‌شود: «ملک‌زاده‌ای را شنیدم که کوتاه بود و حقیر» (سعدی، ۱۳۸۴: ب: ۵۹)؛ «[پادشاه] علما و ائمه‌ی دین را عزت دارد و حرمت...» (سعدی، ۱۳۸۹: ۸۷۲).

۷. تشخیص متمم

خسرو فرشیدورد در سلسله مقالاتی که با عنوان «تأکید و قصر در زبان و ادب فارسی» نوشته‌اند، به نکته‌ای اشاره کرده که گرچه عنوانی که بر آن گذاشته و توضیحی که داده‌اند، چندان واضح و کافی نیست، اما ما را متوجه نکته‌ی قابل تأملی کرد. ایشان در ادامه‌ی ذکر نمونه‌های تأکید و قصر، «مترادف‌آوری برای وابسته‌سازها/ حروف اضافه» را از مصداق‌های تأکید و قصر می‌داند که همان ذکر دو حرف اضافه برای متمم است (فرشیدورد، ۱۳۵۴: ۴۸۸). یکی از دلایل بلاغی که می‌توان با فرض و احتمال برای فرایند «دو حرف اضافه برای متمم» در متون گذشته قائل شد، تشخیص متمم و تأکید بر آن است. در حقیقت هنگامی که متمم مورد توجه گوینده بوده است، برای نمایاندن برجستگی آن و عطف توجه مخاطب بدان، به جای یک حرف اضافه برای متمم، دو حرف اضافه می‌آورده است:

«طاعتش موجب قُربت است و به شکر اندرش مزید نعمت» (سعدی، ۱۳۸۴: ب: ۴۹)؛
«درویشی به مناجات در می‌گفت: ...» (همان، ۱۸۹).

چو هر ساعت از تو به جایی رود دل به تنهایی اندر صفایی نبینی

(سعدی، ۱۳۸۴: ب: ۹۷)

داشتن دو حرف اضافه توجه‌ها را به خود معطوف می‌کند؛ بنابراین اگر به این پرسش خوب دقت کنیم که «چرا و با چه اهدافی در گذشته از دو حرف اضافه برای متمم استفاده می‌کردند؟»، ارتباط این قضیه با تأکید و تشخیص اسم مورد نظر بهتر نمایان می‌شود. موضوع مهم دیگری که در نحو زبان فارسی در گذشته متداول و چشمگیر بود و با فرایند «تشخیص و تأکید واژه» می‌تواند مرتبط باشد، استفاده از «را» در معانی حروف اضافه است. با توجه به این که متمم پس از حرف اضافه می‌آید و همین امر جایگاه آن (= متمم) را پنهان می‌سازد، در مواقعی که مورد توجه و تأکید باشد، لازم است که با ظرفیتی برجسته شود. در گذشته که به ظرفیت‌های نحوی در بیان اغراض بلاغی بیشتر توجه می‌شد، از فرایند «به‌کارگیری «را» در معانی حروف اضافه» استفاده می‌شد تا اسم مورد نظر تشخیص لازم را پیدا کند؛ بنابراین بهترین توجیهی که می‌توان برای استفاده از «را» در معانی حروف اضافه‌ای چون «از»، «برای»، «در» و ... بیان کرد، نقشی است که این فرایند در تشخیص اسم همراه خود دارد: «عاقلی را پرسیدند: ...» (همان، ۱۶۹)؛ «قاضی را نصیحت یاران یکدل پسند آمد» (همان، ۱۴۵)؛ «مرا که پرورده‌ی نعمت بزرگانم، این سخن سخت آمد» (همان، ص ۱۶۳).

۸. نتیجه‌گیری

نتایجی که از این پژوهش برمی‌آید، گزاره‌وار بدین شرح است:

- همانند جمله که در آن تغییرات و جابه‌جایی‌هایی در اجزا رخ می‌دهد، در ترکیبات نیز تغییراتی در جایگاه اجزا صورت می‌گیرد که باعث به‌وجود آمدن صورت‌های گوناگونی از یک ترکیب می‌شود. قطعاً صورت‌های متنوعی که از هر یک از ترکیبات در گذشته وجود داشته، برای تقنین نبوده، بلکه ناشی از اغراض بلاغی بوده است؛ بدین معنا که تمام حرکات و جابه‌جایی‌هایی که در جایگاه

مفهوم بلاغی (تأکید و تشخیص) در ترکیبات آثار سعدی ۱۵

معمول و متداول اجزای ترکیبات صورت می‌گرفته است، کارکرد بلاغی و زیبایی‌شناختی داشته است.

- عامل اصلی در تغییرات و جابه‌جایی‌هایی که در اجزای ترکیبات در متون ادبی گذشته صورت می‌گرفت، رعایت غرض بلاغی «تأکید و تشخیص» واژه مورد نظر در ترکیب بوده است.

- در ترکیب متممی برای تشخیص اسمی که نقش متمم داشته است، از دو ظرفیت استفاده می‌شد: یکی این که با حرف اضافه‌ی دیگری ترکیب را تقویت می‌کردند تا آن اسم محل توجه قرار گیرد، دیگر این که اسم بر حرف اضافه مقدم می‌شد و حرف اضافه نیز به «را» تغییر می‌یافت.

- در ترکیب اضافی، برای تشخیص مضاف‌الیه از فرایند «فک اضافه» استفاده می‌شد که در آن مضاف‌الیه بر مضاف تقدم می‌یافت و کسره به حرف «را» تبدیل می‌شد. در مواقعی که امکان استفاده از این فرایند ممکن نبود، از ظرفیت‌های دیگری چون «ساخت بدل» و «اضافه‌ی مقلوب» بهره می‌بردند.

- تشخیص معطوف در ترکیب عطفی نیز بدین صورت انجام می‌شد که معطوف همراه با «و» عطف از معطوف‌علیه فاصله می‌گرفتند و اجزای دیگری از کلام بین آن‌ها (معطوف و معطوف‌علیه) قرار می‌گرفتند.

- شیوه‌ی تشخیص صفت در ترکیب وصفی، متناسب با شرایط ترکیب، حالات گوناگونی داشته است. در مواقعی که تنها موصوف و صفت با هم می‌آمدند، صفت برای تشخیص بر موصوف مقدم می‌شد؛ اما در مواقعی که علاوه بر این دو، اسمی نیز به عنوان مضاف‌الیه در ترکیب می‌آمد، هم از ظرفیت تقدم صفت برای تشخیص آن استفاده می‌شد و هم از تأخر آن که در این حالت، جای صفت با مضاف‌الیه عوض می‌شد و با مکث در آخر ترکیب قرار می‌گرفت. هنگامی که حرف «ی» وحده در ترکیب ذکر می‌شد، بر خلاف امروز که به صفت می‌پیوندد، در گذشته برای تشخیص صفت، به اسم می‌پیوست.

پی‌نوشت‌ها

۱. آن چه بعضی از محققان تحت عنوان «تقدیم مضاف‌الیه بر مضاف» مطرح کرده‌اند، موضوعی کاملاً متفاوت با بحثی است که در این جا مد نظر ماست. موضوع «تقدیم مضاف‌الیه بر مضاف» در این پژوهش، رعایت نکات بلاغی چون «اصل سخن و محوریت موضوع و تشخیص مضاف‌الیه» است، اما بحث محققان دیگر بیشتر مربوط به واژه‌سازی و ترکیب‌سازی است (شفیعی، ۱۳۷۷: ۷۳).
۲. برخی از محققان نیز به این موضوع اشاره کرده‌اند که جابه‌جایی‌های نحوی در ترکیبات وصفی و اضافی بنا بر اغراض بلاغی و جهات معنایی صورت می‌گیرد. برای نمونه در توضیح تقدم مضاف‌الیه ضمیری که در حالت عادی به صفت متصل می‌شود، اما در شعر معاصر به اسم (مضاف) می‌پیوندد و بر صفت مقدم می‌شود، بیان شده است که این فرایند «باعث برجستگی، تأکید و تحکیم صفت» می‌شود؛ مانند «جایگاهش تنگ»، «سودای‌شان تاریک» که صورت دستوری آنها چنین است: «جایگاه تنگش»، «سودای تاریکشان» (علی‌پور، ۱۳۷۸: ۹۲ - ۹۴).
۳. در آثار منثور نیز نمونه‌هایی می‌توان یافت که در آنها صفت برای این که تشخیص یابد، پس از مضاف‌الیه ذکر شده است، یعنی در ترکیبی که علاوه بر صفت، اسم دیگری به عنوان مضاف‌الیه وجود دارد، برای تشخیص صفت، آن را پس از مضاف‌الیه ذکر کرده‌اند. این جمله از تاریخ بیهقی مصداق بارز این قضیه است: «سلطان محمود همه‌ی ضیاع غزنی خاص بدو مفوض کرد» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۱۵۶). صورت عادی ترکیب چنین بوده است: «ضیاع خاص غزنی».

کتاب‌نامه

- اسداللهی، خدابخش و همکاران (۱۳۹۴). مقاله‌ی «ترکیبات خاص اشعار صائب و بیدل براساس روابط نحوی و هسته‌ی معنایی ترکیب»، *متن‌شناسی ادب فارسی*، دوره جدید، شماره ۴، صص ۶۱ - ۶۴.
- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین (۱۳۸۹). *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی‌اکبر فیاض، تهران: نشر علم.
- جرجانی، عبدالقاهر (۱۳۳۸). *دلایل الاعجاز فی القرآن*، ترجمه‌ی سیدمحمد رادمنش، مشهد: آستان قدس رضوی.
- خطیب‌رهبر، خلیل (۱۳۷۵). *صفت*، تهران: صفی‌علیشاه.
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۹۴). *غزل‌های سعدی*، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: سخن.
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۴ الف). *بوستان سعدی*، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۴ ب). *گلستان سعدی*، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.

مفهوم بلاغی (تأکید و تشخیص) در ترکیبات آثار سعدی ۱۷

- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۹). *کلیات سعدی*، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: امیرکبیر.
- شفیعی، محمود (۱۳۷۷). *شاهنامه و دستور*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۴۹). مقاله «را در زبان فارسی امروز»، *نشریه‌ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز*، شماره مسلسل ۹۳، صص ۹ - ۲۲.
- طباطبایی، علاء‌الدین (۱۳۹۵). *فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی*، تهران: فرهنگ معاصر.
- علی‌پور، مصطفی (۱۳۷۸). *ساختار زبان شعر امروز*، تهران: انتشارات فردوس.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۵۴). مقاله «تأکید و قصر در زبان و ادب فارسی ۲»، *مجله گوهر*، شماره‌ی ۳۰.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۲). *دستور مفصل امروز*، تهران: سخن.
- مهبیار، محمد (۱۳۸۳). مقاله‌ی «کاربرد «را» در فارسی دری»، *مجموعه‌ی مقالات با نام «زبان دستور»*، به کوشش غلامرضا عمرانی، تهران: لوح زرین